



پدیده‌های اجتماعی را گاهی به عوارض جسمانی تن انسانی تشبیه و تطبیق کرده‌اند؛ مثلاً تعارض و تضاد امزجة اربعة را که سعدی درباره آن میگوید: «گریکی زین چهار شد غالب – جان شیرین درآید از قالب»، میتوان به تعارض و تضاد بین نهادهای عمده جامعه تشبیه کرد و نتیجه گرفت که بر اثر سلطه ناهنجار و نامتعادل یکی از قوای جسمانی بر دیگر قوا، بدنه اجتماع دچار بحران یا مشکلات و نابسامانی‌هایی خواهد شد و سلامت آن در خطر خواهد افتاد.

از نهادهای عمده جامعه، یکی اقتصاد است که کارکرد آن خونرسانی به اعضای بدنه اجتماع و نهادهای دیگر است و مانند قلب، نقش مهمی در حیات و سلامت جامعه دارد. دیگر از این نهادها، فرهنگ و نیز علوم انسانی است که سازنده اندیشه جامعه می‌باشد و نقش مغز را نسبت به جامعه دارد. در کنار این دو نهاد، نهادهایی چون دفاع و سیاست و خانواده و غیر اینها هم هست که نقش آنها – ضمن انجام اهداف بخش خود – حمایت و دفاع از فرهنگ و اندیشه و در واقع روح جامعه و حیات واقعی آن می‌باشد.

نهاد اقتصاد در جامعه که به تولید و کار و آموزش فناوری و تقویت بنیه جامعه می‌پردازد، صرفاً دارای جنبه مادی است و اقتصاد بر خلاف نظریه نادرست کمونیستی سوسیالیستی، زیر بنای جامعه نیست بلکه خود آن، فرع و روبنا و مبتنی بر عواطف و اندیشه و عقیده و دین و ایدئولوژی مردم، و خلاصه معلول اندیشه فلسفی است که همه آنها حکم «انگیزه» را برای عمل اقتصادی دارند.

روشن است که قصور و نقصان و ضعف «انگیزه» (یعنی فرهنگ و اندیشه و حتی جهانبینی فلسفی) به اقتصاد و پدیده‌های اقتصادی از هر قبیل - بویژه در فناوری - زیان وارد می‌سازد و آن را بیمار نموده یا به عوامل تخریبی و مضر برای جامعه تبدیل می‌سازد.

پس اقتصاد هر جامعه به نهادی زیربنایی نیاز دارد تا بتواند وظیفه خود را بهتر انجام دهد؛ همانگونه که بسیاری از نهادهای اجتماعی دیگر در نظام و بافت طبیعی جامعه، برای سلامت و بقای خود نیازمند فرهنگ هستند و باید نیاز فرهنگ را مرتفع سازند تا در نتیجه، خود آنها از سلامت خارج نشوند و مزاج جامعه بیمار نگردد.

متأسفانه از پدیده‌های خطرناک و بد روزگار ما که گاه در کشاکشی به بهانه تنگنای مالی دولت و ضعف بودجه عمومی پیش می‌آید، عطف توجه نهاد اقتصاد - که خورسان مغز و اندامهای اجتماعی است - بجای خدمت‌رسانی به نهاد اصیل و عمده فرهنگ و اندیشه، به امور فرعی و کم‌ثمر است که گاه نام آنرا عمران یا هنر یا سیاست می‌گذارند. در این جبهه مسلط اقتصاد، عناصر و ارکان فرهنگ جامعه تضعیف و مورد تعلیق و تعطیل و گاه نابودی قرار می‌گیرند؛ همانکه همواره هدف دشمنان بین‌المللی بوده و در راستای سیاستهای تخریبی اصول و عناصر فرهنگی کشور اسلامی و انقلابی ما قرار داشته و دارد.

در کشوری که گاه مبالغه هنگفت خرج امور زاید و غیرضروری میشود و طرحهایی دست دوم و غیرضرور، بودجه را میبلعد، گاه دیده میشود که مؤسسات فلسفی و علمی و تحقیقاتی یا آموزشی از بودجه یا کمک مالی عمومی محروم میمانند که نتیجه آن، حصول آرزوهای دشمنان و تعطیل خدمات فرهنگی و تربیتی و علمی و بین‌المللی است و عناصر فرهنگی را که روح‌رسان نهادها و بخشهای دیگر اجتماعی هستند، بسود دشمنان ملی و اعتقادی ما از بین میبرد. نام این پدیده را باید غلبه اقتصاد بر فرهنگ گذاشت؛ دو نهادی که هر دو به هم نیاز دارند و ضعف فرهنگ که رأس جامعه است، موجب ضعف دیگر ارکان و نهادها میگردد. از خردمندان و اندیشمندان دایره حکومت انتظار می‌رود که دور از وساوس سیاسی، بر روی این نقطه مهم تمرکز و تدبر کنند و به زبانی که این غفلت به سلامت جامعه وارد می‌سازد، اندکی تأمل و تدبر نمایند.